

مقایسه قصاید لجه الاسرار، لجه الابرار و تحفه الافکار

امیرعلیشیرنوايي شاعر بزرگ ذواللسانين كه هم به زبان توركي چغتايي و هم به زبان دري شعرهاي استادانه و نابي دارد، از دوران جواني به حضرت مولانا عبدالرحمن جامي بزرگترين شاعر و متصوف سده نهم و دهم هجري وخاتم الشعرا ن دري ارادت و اخلاصي بي نهايت داشت و از محضر پرفيض آن استاد سخن و آن صوفي دانشمند و بزرگمرد فاضل و وارسته چيزها ميآموخت و در مجالس مباحثه استاد شركت نموده، به دستور او طبع آزمائي مينمود. به همينگونه نوائي از جامي استدعائي تحرير و تصنيف و ترجمه آثاري را ميكرد و مولانا نيز به اين تقاضاها ارج ميگذاشت و در انجام اين خواسته ها اهتمام ميورزيد كه ادبيات و زبان دري نيمي از آثار برگزيده مولانا عبدالرحمن جامي را مديون اين علاقه و صميميت فيما بين اين دو بزرگمرد دانش و هنر ميداند.

اميرعليشيرنوايي بسياري از غزليات خود را به پيروي از مولانا عبدالرحمن جامي سروده و مولانا نيز كتابهاي خود را به نام او يا به خواهش او خلق کرده است كه اين كتابها از آن جمله اند:

نفحات الانس، شواهدا لنبوه، اشعه اللمعات،
يوسف و زليخا و خرد نامه اسکندري. به همینگونه
مولانا جامي ديوان غزليات خود را به خواهش
اميرعليشيرنوایي تدوين نموده و درسه مجلد مرتب
ساخته و به اسمهايي مسمي نموده است.
چون اين دو شاعر برزگ اوزبيگ و تاجيک در
بسي موارد با همدیگر همنظر و همفکر بودند،
در آثار آنان شباهتهايي از نظر محتوي و اندیشه
به مشاهده میرسد که اين همفکري و هم انديشي را
در دو قصیده فلسفی-اجتماعي آنان به نام هاي
«لجه الاسرار» و «تحفه الافکار» ميتوان به خوبي
دریافت.

اينک ما، در آغاز اين مقالت شباهتها و
فرقهاي آنها را از نظر محتوي و شکل تاحد ممکن
و تا آنجايي که دریافته ايم، به بيان می‌آریم،
تا باشد اين مقایسه مختصر خدمتي بنماید براي
شکافتن معماي پنهان درين قصايد و آشنایي با
اندیشه و جهانبیني دو شاعر برزگ تاجيک و
اوزبيک که نماینده گان برجسته دو ملت بودند،
ولي در یک عصر و در یک ساحة جغرافيايي
میزيستند:

**تحليل قصیده تحفه الافکار اميرعليشيرنوایي
«فاني»**

امیرکبیر علیشیرنوايي شاعر، اديب، مؤرخ، دانشمند، سياستمدار و هنرپرور برزگ اوزبیک که نقش برآزنده او در انکشاف و شگوفاني هنر و ادب عصر تیموریان هرات انکارناپذیر است، در سال (844 هجري قمری به دنیا آمد و در 906 هجري قمری.) چشم از جهان فرو بست. امیرعلیشیرنوايي در زمان حياتش سي و دو اثر علمي، ادبي و تاريخي نوشت که گنجینه بیش بهاي خلق اوزبیک را تشکيل ميدهد. اين آثار عبارت اند از:

خمسّمه: 1- حيره الابرار 2- فرهاد و شرين 3- ليلي و مجنون 4- سد سکندري 5- سبعة سيار.

ديوانها: 6- غرايب الصغر 7- نوادر الشباب 8- بدايع الوسط 9- فوايد الکبر 10- ديوان فاني، ديگر آثار: 11- مجا لس النفايس 12- سراج المسلمين 13- اربعين «منظوم» 14- نظم الجواهر 15- محبوب القلوب 16- تاريخ ملوک عجم 17- نسایم المحبه فی شمائم الفتوه 18- تاريخ انبياء و حکما 19- رساله عروض 20 - خمسّه المتحیرين 21- محاکمه اللغتين 22- منشآت تورکي 23- قصه شيخ صنعان 24 - مفردات «در فن معما» 20- مناجات نامه 26- میزان الاوزان 27- لسان الطير 28- حالات پهلوان محمد ابوسعید 29- حالات سيد حسن اردشير 30- ترجمه نفحات الانس 31- ترجمه نثر اللئالي 32- بدايع اللغه

قصیده تحفه الافکار یگانه قصیده دري
امیرعلیشیرنوايي است که به پیروي از قصیده
یکصد و سه بيتي امیر خسرو بلخي-دهلوی بامطلع:
کوس شه خالي و بانگ غلغلش درد سر است
هرکه قانع شد به خشک و تر، شه بحر و بر است
و استقبال از قصیده صد بيتي مولانا عبدالرحمن
جامي با مطلع:

گنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است
رخنه ها دان کش به دیوار حصار دین در است
در هفتاد و دو بیت سروده شده است.
به همیگونه خوشحال ختک شاعر نامدار پشتون
قصیده ذیل را:

چشم ظاهر بین مردم، مردم چشم سر است
عاقلان را در درون چشم، چشم دیگر است
با نظر داشتن به قصاید امیرخسرو، نظامي و
نوايي سروده است.
باید افزود که فضولي، کلیم و دیگر شاعران زبان
دري نیز قصیده هايي در همین وزن و قافیه
داشته اند.

شباهتها واختلاف هاي لجه الاسرار و
تحفه الافکار:

1. هر دو قصیده از بار اجتماعي و انساني غني
است و نصایح و اندرزهاي سودمند دارد.
2. هر دو قصیده با نفي جبروت و شوکت شاهي آغاز
مییابد. در لجه الاسرار کنگرة بلند کاخ

خسروان، رخنه حصار دین و در تحفه الافکار، لعل
آتشین تاج خسروان، اخگری برای خیال خام پختن،
پنداشته میشود.

3. قصیده لجه الاسرار دارای یکصد بیت است، ولی
قصیده تحفه الافکار هفتاد و دو بیت دارد.

4. در هر دو قصیده ستایش شاعر سلف این قصاید
یعنی امیر خسرو بلخی-دهلوی وجود دارد. جامی
از امیرخسرو به نیکویی یاد میکند و پیدایی
این نوع قصاید را زاده فکربکر او میداند و
میرعلیشیرنوايي از جامی به نیکویی و ستایشها
یادآور میشود.

5. در قصیده لجه الاسرار مفاخره وجود دارد (
بیتهاي ۹۳-۹۹) ولی در قصیده تحفه الافکار
تنها مفاخره نیست، بلکه تواضع و فروتنی و
خاکساری دیده میشود. (بیتهاي ۵۶، ۶۸ و ۶۹)

6. در هر دو قصیده وجه تسمیه و دلیل تسمیه آورده
شده است، با یک تفاوت کوچک و آن اینکه جامی
در ابیات ۹۷ و ۹۸ یکبار قصیده خود را لجه
الاسرار نامیده، دلیل آن را بیان کرده است و
بار دیگر لجه الاحرار را با آن ضم کرده و باز
هم دلیل و حجت مناسب آورده است، اما نوایی
قصیده خود را صرف تحفه الافکار خوانده و در
بیت هفتادم دلیل این نامگذاری را آورده است.

7. هر دو قصیده دارای تعمیه میباشد، ماده تاریخ
لجه الاسرار « فرخ » و ماده تاریخ تحفه الافکار
« يوم عاشر (یا جامع؟) شهر رجب » است.

8. قصیده تحفه الافکار با دعاییه پایان مییابد و
لجه الاسرار با ماده تاریخ.

9. در قصاید متذکره قوافی مشترک اینهاست: زیور،
سر، کشور، تر، در، مظهر، گستر، منبر، آور،
محضر، خر، معشر، اختر، گر، لاغر، مرمر، خنجر،
مضمّر، اسکندر، سنجر، اصغر، لنگر، اخگر،
خاکستر، شوهر، ساغر، بستر، باور، چادر، مغفر،
نشتر، داور، چنبر، پیغمبر، رهبر، کوثر، انور،
اعور، پرور، صرصر، قیصر، مسطر، جر، لشکر،
گوهر.

10. قوافی ذیل در لجه الاسرار آمده و در تحفه
الافکار به کارنرفته است: منکر، مر، بوذر،
استر، آزر، خور، نر، ستر، زر، مادر، کر،
مصدر، پر، دانشور، دختر، سنگر، ابحر مجمر،
حنجر، نیشکر، مستحقر، نیلوفر، حیدر، قنبر،
ابتر، کافر، غر، اوخر، چاکر، اخضر، اذفر،
نوبر، دفتر، اکثر، محشر، مستقدر، شر، خواهر،
فر، اکبر و مشعر.

11. قوافی ذیل در تحفه الافکار آمده و در لجه
الاسرار به کارگرفته نشده است: اندر، مظهر،
اصغر، افسر، احمر، خیبر، خاور، معجر، اژدر،
احقر، مستکبر، برزیگر، زنبر، شکر و منظر.

12. در لجه الاسرار قافیه های « تر، در، کر، پر، جر، بر، دو تا سه بار تکرار شده و در تحفه الافکار قافیه های «مظهر، بر، در، اندر، سر» د و تا سه بار به تکرار آمده است.

13. در هر دو قصیده از صنعت «مدعا و مثل» به فراوان سود برده شده است و میتوان گفت که تمام قامت هر دو قصیده بر همین صنعت ادبی برپا ایستاده است.

14. هر دو قصیده پیرامون مطالب همگون دور میزند و آنها عبارتند از:

الف: نکوهش شاهان بیخبر از ملک و بیخبر از مرگ، شاهان تجمل پرست، شیوخ ریایی، واعظان طامع، فقیهان مکار، قاضیان حلیه گر و کذاب، حکیم لافزن و بی علم، نادان و پرگویی، چرخ فتنه انگیز و ناپایدار، سفله و سفله گی، پول پرستی، بدزبانی، حاکمان ظالم و بی عدالت، آدمیان حیله گر، شهوت پرستان، حسودان و غیره.

ب: ستایش از عدل و داد، قناعت، کار و زحمت کشی، همت بلند، راستگویی و راست کرداری، طلب علم و دانش، عشق، تواضع و خاکساری، حقگویی، خداپرستی، پیروی از پیغمبر و اولیاء الله، نیکویی و خیررسانی و موضوعات دیگری ازین قبیل.

15. افزون بر موضوعات بالا، جامی در لجه الاسرار بر فلسفه و فلسفیان و منطق و منطقیان، نجوم و

اخترشناسان میتازد و در مذمت آنان ابیاتی
میسراید؛ به همینگونه نصیحت میکند که باید در
جوانی به تحصیل علم و دانش پرداخته شود؛ به
صحبت پیران و عالمان و اهل دل گوش فرا داده
شده، از آنان نکته ها فراگرفته شود و موضوعات
دیگری ازین قبیل.

16. هر دو قصیده در نهایت استواری و صلابت بوده،
به کمال استادی و هنرمندی پرداخته شده است.
شاعران این قصاید با استفاده از «بازی با
حروف و کلمات» صنعتهای لفظی و معنوی، آوردن
ترادفات، تجنیسات، اشارات، امثال و غیره سخن
خود را آراسته و قدرت خود را در سخنوری به
خوبی نشان داده اند.

17. هر دو شاعر مردم دوست، انسان پرور، مستغنی و
پاکیزه سرشت بوده اند و ازاین رو همواره جانب
مردم را نگه داشته، باسخنان پندآمیز خود راه
و رسم مردم داری را به شاهان و امرای زمان خود
نشان میداده اند، که این طریقت و مشی آنان را
در سطر سطر قصاید لجه الاسرار و تحفه الافکار
هویدا و آشکارا مینگریم.
صنعتهای ادبی درقصیده تحفه الافکار به ترتیب
ابیات:

در بیت اول: آتش با اخگر و پختن تناسب دارد.
آتشین لعل، تشبیه بلیغ مقلوب.
در بیت دوم: خسرو و خسر تجنیس زاید اند.

- در بیت سوم: قید با زنجیر تناسب دارد.
- در بیت پنجم: خشک و تر و بحر و بر تضاد و طباق اند.
- در بیت ششم: دل، سر و چشم تناسب دارند.
- در بیت هفتم: شتا، یخ و سرما صنعت تناسب و مراعات النظیر.
- در بیت نهم: صنعت جمع، تفریق، لف و نشر و تضاد آمده است.
- در بیت 12: قاضی، سجل، گواه و محضر باهم تناسب دارند که صنعت تناسب و مراعات النظیر را میسازد.
- در بیت 14: صنعت تضاد دیده میشود.
- در بیت 16: تجنس زاید دیده میشود.
- در بیت 20: هم مدعاومثل دیده میشود و هم با استفاده از پسوند «گر» که پسوند فاعل ساز است، کلمه مرکب «ابریشمگر» ساخته شده است.
- در بیت 21: صنعت تضاد دیده میشود.
- در بیت 23: صنعت مراعات النظیر و تناسب وجود دارد.
- در بیت 25: صنعت تلمیح برجسته‌گی دارد.
- در بیت 26: صنعت تناسب و مراعات النظیر.
- در بیت 27: صنعت تضاد، تشبیه و تجنیس دیده میشود.
- در بیت 28: صنعت تضاد و جمع وجود دارد.

در بیت 30: کلمات نیست و است، تضاد بوده،
سرگردانی با گرداب تناسب دارد و کشتی، بحر و
لنگر در تناسب بوده، مراعات النظیر را در این
بیت ساخته اند.

در بیت 31: نیز صنعت تضاد، تناسب و مراعات
النظیر دیده میشود.

در بیت 36: تجنیس ناقص دیده میشود.

در بیت 37: تضاد یا طباق به چشم میخورد.

در بیت 39: مراعات النظیر و تناسب است.

در بیت 41: نیز همین صنعت دیده میشود.

در بیت 42: تجنیس زاید است.

در بیت 43: تلمیح و تجنیس وجود دارد.

در بیت 46: نیز تجنیس زاید دیده میشود.

در بیت 48: صنعت تضاد و لف و نشر موجود است.

در بیت 49: نیز صنعت تضاد موجود است.

در بیت 52: دو نوع تجنیس یعنی مطرف و زاید
وجود دارد.

در بیت 55: صنعت تضاد وجود دارد.

در بیت 56: تناسب و مراعات النظیر دیده میشود.

در بیت 57: تجنیس زاید.

در بیت 58: تضاد و تجنیس دیده میشود.

قصیده دریای ابرار یا بحرالابرار امیر خسرو:

کوس شه خالی و بانک غلغلش درد سر است

هر که قانع شد به خشک و ترشهٔ بحر و بر است
 تا ز هر بادی به جنبی ، پا به دامن کش چو کوه
 کادمی مشتی غبار و عمر باد صرصر است
 شکرگو ، ار فقر نفست را کشد ، زیرا خلیل
 چون تبر برداشت منت بر بتان آذر است
 دولت آن نبود که سلطان را پرستی چون سگان
 خدمت درویش کن کاین مایه فراذ فرتر است
 مرد بینا در گلیم و پادشاه عالم است
 تیغ خفته در نیام و پاسبان کشور است
 پیر ار از نامردای رگ چو پیدا شد ز پوست
 بهر تعلیم مریدان، راستی را مسطر است
 هست بینایی بشر آنجا که عین عزت است
 هست مرغابی ملک جایی که به حر اخضر است
 فرهت سالکان را ، راه عرش و کرسی است
 پر بلبل ، نردبان شاخ سرو صرصر است
 جعفر آن باشد که طیار ازفلک بیرون پرد
 نی کسی کاو بال را طیار سازد جعفر است
 نفس خاک تست هر گه نور بر تو تافتست
 سایه زیر پابود هر گه که برتارک خور است
 در تصوف ، رسم جستن، خنده کردن بر خود است
 در تیمم مسح کردن خاک کردن برسر است
 دل زسوداهای گوناگون بشوی و جمع باش
 زانکه اوراق سفید ایمن ز بیم ابتر است
 کار بیداران نباشد خوابگاه آراستن
 همت درویش خواب آلوده جایی لنگر است
 رخس همت را فگن بر گستوان از دلق فقر
 نقش محراب بکن کاینجا جهاد اکبر است
 خستن نفس گزندهٔ مذهب صاحب دلت
 کشتن مار گزندهٔ قوت افسون گر است
 از جراحت زنده گردد دل که فاسد شد چو خون
 ورد «الشافی هوالله» بر زبان نشتر است

کاراین جا کن که تشویش است در محشر بسی
آب از این جا بر، که در دریا، بسی شور و شر
است

احتراق مفلسی مصباح راه ظلمت است
ذوالفقار حیدری مفتاح به آب خیبر است
هر که پا بسته به زر باشد به زنجیرست اسیر
بیش از این نبود که او بسته به زنجیر زر است
رسم مردم نیست خود بینی ببین مردم به چشم
عین بینایی و در خود ننگرد، زان سرور است
چشم حاصل کن که آنگه می‌نماید بی‌حجاب
آنچه پنهان در پس این شیشهٔ صافی در است
هر که خواند علم شرع آنهم نه از بهر خداست
از پی تعظیم میرد اعتقاد داور است
هر کرا خاموش بینی، پند می‌گوید بگیر
کالت دشنام گفتن جا هلان را منبر است
معنی خسرو موثر ناید اندر مردگان
هیچگه دیدی که مستی در سبو و ساغر است
یاربم تو فیق ده کارم به جانا وقت مرگ
آنچه فرمان خدا و سنت پیغمبر است

قصیده لجه الاسرار جامی:

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است
رخنه ها دان کش به دیوار حصار دین دراست
چون سلامت ماند از تاراج نقد این حصار
پاسبان در خواب و بر هر رخنه دزدی دیگر است
گر ندارد سیم و زر دانا منه نامش گدا
در برش دل بحر دان و او شه بحر و بر است
کیسه خالی باش بهر رفعت یوم الحساب
صفر چون خالی است، ز ارقام عدد بالاتراست
زر نه و مردی کن و دست درم بگشا که زر
مرد را بهر کرم، زن را برای زیور است

نیست سرخ از اصل گوهر تنگه ی زرگوئیا
 بهر داغ بخل کیشان گشته سرخ از آذر است
 هر که را خر ساخت شهوت نیم خردل گوبه عقل
 خود به فهم خردبینان نیم خردل هم خر است
 دست ده با راستان در قطع پستی های طبع
 بی عصا مگذر که در راه تو بس جوی و جر است
 چون کنند اهل حسد طوفان، طریق حلم گیر
 گاه موج آرام کشتی را زثقل لنگر است
 با حسودان لطف خوش باشد ولی نتوان به آب
 کشتن آتش که اندر سنگ آتش مضر است
 هست مرد تیره دل در صورت اهل صفا
 چون زن هندو که از جنس سفیدش چادر است
 گر ندارد سیم و زر دانا منه نامش گدا
 زان که اندر بحر دانش او شه بحر و بر است
 چیست زر ناب؟ روشن گشته خاکی زآفتاب
 هر که کرد افسر ز زرناب خاکش بر سر است
 عاشق همیان شدي لاغر میانش کن ز بذل
 خوبی محبوب زیبا در میان لاغر است
 معنی دز ترک آمد، مقبلی کو برد بو
 زامثال امر ذر در ترک دنیا بوذر است
 لب نیالایند اهل همت از خوان خسان
 هر که قانع شد به خشک وتر شه بحر و بر است
 طامعان از بهر طعمه پیش هر خس سر نهند
 قانعان را خنده بر شاه و امیر کشور است
 ماکیان از بهر دانه می برد سر زیر کاه
 قهقهه بر کوه و دره شیوه ی کبک نر است
 هر چه سفله پیر شد، حرصش فزونتر تا به گور
 زان که سگ چون پیر گردد علت مرگش گر است
 مرد کاسب کز مشقت می کند کف را درشت
 بهر ناهمواری نفس دغل سوهانگر است
 سفله را منظور نتوان داشتن کان خوبروست
 میخ را در دیده نتوان کوفتن کان از زر است
 نیکی آموز از همه، از کم زخود آخر چه عیب
 راستی در جدول زرگر زچوبین مسطر است
 حکمت اندر رنج تن تهذیب عقل و جان توست
 قصد واعظ زجر اصحاب و لگد بر منبر است
 هر خلل کاندل عمل بینی ز نقصان دل است
 رخنه کاندل قصر بینی از قصور قیصر است

نقش پهلوی نسخه ی تفصیل رنج شب بس است
جامه چاکي را که تا صبح از حصیرش بستر است
طعنه از کس خوش نباشد گرچه شیرین گو بود
زخم نی بر دیده سخت است ار همه نیشکر است
گر عروج نفس خواهی بال همت برگشا
کانچه در پرواز دارد اعتبار اول پر است
حکمت یونانیان پیغام نفس است و هوی
حکمت ایمانیان فرموده ی پیغمبر است
نامه کش عنوان نه قال الله یا قال الرسول
حاصل مضمون آن خسران روز محشر است
نیست از مردی عجوز دهر را گشتن زبون
زن که فایق گشت بر شوهر به معنی شوهر است
نکته های پست کامل هست طالب را بلند
نقطه های پای حیدر تاج فرق قنبر است
چاره در دفع خواطر صحبت پیر است و بس
رخنه بر یاجوج بستن خاصه ی اسکندر است
در جوانی سعی کن گر بی خلل خواهی عمل
میوه بی نقصان بود گر از درخت نوبر است
عالم عالی مقام ار بهر جر خواند علوم
چون علی کش معنی استعلا و کار او جر است
جامی احسنت این نه شعر از باغ رضوان روضه ای
است

کندر او هر حرف طرفی از شراب کوثر است
لجه الاسرار اگر سازم لقب او را سزااست
زانکه از اسرار دین بحر لباب گوهر است
سال تاریخش اگر فرخ نویسم هم سزااست
زان که سال از دولت تاریخ این فرخ فراست

قصیده تحفه الافکار نوایی:

آشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن درسر است
شه که یاد مرگ نارد، زوست ویرانی ملک
خسرو بی عاقبت خسر بلاد و کشور است
قید زینت مُسقط فر و شکوه خسروی است
شیر زنجیری زشیر بیشه کم صولت تر است
لازم شاهی نباشد خالی از درد سری
کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سر است

با دهان خشک و چشم تر قناعت کن از آنک
هر که قانع شد به خشک و تر شه بحر و بر است
سفله گر میرد پی اکسون و اطلس دور نیست
هست از بهر کفن کرمی که ابریشمگر است
ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک
خوک دیگر در شیار ملک و دهقان دیگر است
ره روان بارکش را سهل دان آشام فقر
در دهان ناقه خار خشک خرمای تر است
اندرین ره هر که دارد گام بر گام رسول
عرش پرواز است کاو هم راهرو هم رهبر است
حامی دین نبی، جامی که جام فقر را
داشته بر کف لبالب از شراب کوثر است
روضه‌ی رای منیرش گلشنی دان کش ز لطف
قطره‌ای رخساره‌ی هر برگ مهر انور است
تحفته الافکار اگر سازم لقب او را سزااست
تحفه چون نذرت ز بحر فکرتم این گوهر است